

بررسی نقش اقوام تبعیدی و مهاجر در ابعاد سیاست داخلی و خارجی حکومت زندیه

(مطالعه موردی: قزوین)

شمس الله غلامی

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

نصر الله پور محمدی املشی

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۰۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۳ - صفحه ۱۴۷-۱۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۵ تاریخ پذیرش:

چکیده

حکومت زندیه اگرچه از نظر عمر سلطنت، دوام چندانی نداشت و دولتی مستعجل بود اما به سبب وجود کریم خان زند و آرامش نسبی ای که توانست بعد از زوال کار افشاریان؛ به ایران از نظر اقتصادی و سیاسی و امنیت راه ها ببخشد، حائز اهمیت و شایان بررسیهای همه جانبه تر است. یکی از اتفاقات مهم در تاریخ زندیه به تبعید و یا مهاجرت اقوام محلی از نقاط مختلف ایران به شهرهای مهم مانند شیراز و مازندران و قزوین محسوب می شود. این تبعیدها و مهاجرتها، دلایل مختلفی دارند که در طول این مقاله به آنها پرداخته خواهد شد و هدف اصلی مقاله نیز بررسی نحوه اثرگذاری این اقوام بر سیاست کلی زندیه است. اما بحث اصلی این تحقیق، متوجه نحوه اثرگذاری اقدامات این اقوام بر سیاست داخلی و خارجی حکومت زندیان است. موضوعی که تا به حال مورد توجه قرار نگرفته است به سبب انسجام مطالب در این مختصر، مطالعه موردی بر شهر قزوین و اقوام مهاجر و تبعیدی آن در دوره زندیه نهاده شد و نتایج حاکی از آن است که در دوره زندیه حدود ۶ قوم از نقاط مختلف ایران به قزوین تبعید یا کوچانده شدند که در این میان اقوامی مانند لرهای کوهپایه خرم آباد و قوم مافی کرمانشاه، نقش مهمی نه تنها در سیاست حاکمان قزوین که در سیاست کلی حکومت زندیه بازی کرده اند.

واژگان کلیدی: زندیه، مهاجرت، تبعید، قزوین، قوم مافی، لرهای کوهپایه.

۱- مقدمه

۱-۱. بیان مسأله و ضرورت تحقیق

بحث انتقال یا تبعید برخی اقوام محلی به ویژه آنان که سر ناسازگاری با حکومت مرکزی داشته اند، همواره در طول تاریخ ایران، وجود داشته است. اما شاید بتوان گفت تا قبل از دوره معاصر، یکی از حکومت‌هایی که بحث تبعید و مهاجرت اقوام محلی در آن بسیار بالا بوده، حکومت زندیه است. شاید در آغاز امر به نظر برسد که حضور این اقوام در سرزمینهای غیرمادری، تاثیر بیشتر خود را بر روی فرهنگ و تنوع فرهنگی شهر مقصد بگذارد. اما باید گفت که برخی از این اقوام دارای چنان قدرت و نفوذی بوده اند که به طور واضح در نحوه سیاست گذاریهای حاکمان محلی و حتی حکومت مرکزی، مداخله می کردند و تاثیر مهمی داشته اند. از همین رو بررسی کارکرد حضور اقوام تبعیدی و مهاجر در حکومت زندیه، می تواند به روشتر شدن تاریخ این عصر کمک کند. نگاهی به آثار متقدم موجود درباره حکومت زندیه، به ما نشان می دهد دست کم در دوره زندیه به ویژه دوره کریم خان، حدود ۳۰ قوم به شهرهای غیرمادری، تبعید یا کوچانده شده اند که بررسی همه آنها در این مجال، عملاً ممکن نبود از همین رو تصمیم بر آن شد که تنها به قزوین پرداخته شود. در واقع هدف اصلی از این پژوهش، بررسی نحوه تاثیرگذاری عملکردهای اقوام مهاجر بر نوع کیفیت حکمرانی زندیان در ایران آن عصر است. و فرضیه پیش رو این است که تاثیرگذاری این اقوام بیش از هر موردی، به تاثیر بر اوضاع فرهنگی و سیاسی حکومت زندیه معطوف است.

لازم به ذکر است که از میان این سی قوم که در بالا اشاره شد، دقیق مشخص نیست چند مورد از آنها از نوع تبعیدی بوده اند و چند مورد مهاجر اما دست کم این روشن است که برخی مانند قوم بهتویی از جمله مهاجران بودند که بسیار هم به زندیه وفادار بودند و

بعدها با حمله آقامحمدخان آنها نیز از پای درآمدند و بیشترشان کشته و برخی هم به نواحی جنوبی و شمالی ایران تبعید شدند(ن.ک: غفاری، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

۱-۲. پیشینه پژوهش

درباره بررسی و تحلیل تاثیرات اقوام مهاجر و تبعیدی بر نحوه حکومت زندیان تا کنون اثری اعم از مقاله یا کتاب یا پایان نامه به طور مستقل نوشته نشده است و کار حاضر، نخستین مورد در این حوزه است. البته به طور ضمنی و مختصر، در برخی آثار مربوط به عصر زندیه اطلاعاتی محدود درباره مهاجرت برخی اقوام وجود دارد از جمله در کتاب «گلشن مراد» (۱۳۷۵) از غفاری که از آثار دست اول حکومت زندیه است درباره مهاجرت اقوامی مانند لرهای کوهپایه به نقاط مرکزی ایران در عصر زندیه مطالب مهمی ذکر شده که مورد استفاده ما قرار گرفته است. و یا در مقاله منوچهری، و ناصری با نام «فرقه‌های مذهبی کوچک در دوران افشار و زند»، به طور مختصر به علل مهاجرت برخی اقوام مذهبی به شهرهای مرکزی و به ویژه شیراز سخن به میان رفته است(منوچهری، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

همچنین درباره تاثیرگذاری برخی اقوام محلی بر اوضاع داخلی جامعه در دوره صفویه آثاری وجود دارد مانند مقاله «بررسی شورشهای اقوام کوه نشین در دوره شاه اسماعیل ثانی» از علی اکبریان و سعید حکیمی که نگارندگان در این مقاله، چهار شورش مهم اقوام کرد و لر را در دوره صفویه و حکومت اسماعیل دوم بررسی کرده اند(اکبریان و حکیمی، ۱۳۸۹: ۶۵-۵۱). با این وجود، چنانکه بیان شد مقاله حاضر، نخستین اثر در این زمینه است.

۲- بررسی و تحلیل نقش اثرگذاری اقوام مهاجر و تبعیدی در دوره زندیه بر روند سیاست داخلی و خارجی زندیه (با تأکید بر اقوام مهاجر به قزوین)

اقوامی که به سرزمینهای غیرمادری خود مهاجرت می کنند یا تبعید می شوند، قطعاً از مناظر مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر آن سرزمین اثر می گذارند. در دوره زندگی، اقوام فراوانی به مهاجرت به نقاط مختلف کشور پرداختند و یا تبعید شدند که این مهاجرت یا تبعیدها، نیز علل خاص خود را داشت. در این قسمت به مهمترین اقوام مهاجر به قزوین در دوره زندگی و نیز اقوامی که به دستور حکومت مرکزی زندیه به قزوین تبعید شدند، اشاره می شود:

۱-۲. انواع اقوام تبعیدی به قزوین در دوره زندگی و جایگاه آنان در قزوین

می توان گفت تمام طوایفی که در قزوین عصر افشاری وجود داشتند در دوره زندگی هم به حیات خود ادامه می دادند. اما برخی اقوام نیز، از شهرهای دیگر به قزوین، آمدند. یکی از این طوایف، «لرهای جنوب ایران» معروف به لرهای کوهپایه بودند که از آغاز حکومت کریم خان، در اصل به مازندران و شمال کشور، تبعید شدند و در آنجا به کشاورزی و صنعتگری پرداختند. اما برخی از آنان هم به شهرهای اطراف مازندران، مانند قزوین آمدند و در آنجا ساکن شدند. علت تبعید این قوم، در کتاب رستم التواریخ بیان شده است: «...لرهای کوهپایه را سیرتی تسلیم ناپذیر و سرکش بود و هرگز تن به مصالحت در نمی دادند. کریم خان به تن خویش دو بار برای مطیع کردن آنان لشکر کشید و مرارت زیاد دید تا آنان را منقاد کرد اما باز پس از مدتی سر به عصیان داشتند و خوی خویش از سر گرفتند. رای همایونی تصمیم بر آن گرفت که این اقوام را از غرب دور کند تا حاکم آن دیار، بتواند به فراغت، حکم راند. آنان را به مناطق مرطوب چون مازندران و قزوین تبعید کرد. زمینه اتحاد آنان در میان اقوام دیگر و به صورت جزئی از یک کلیت، کمرنگتر می شد» (آصف، ۱۳۸۳: ۴۲۵). به قول نویسنده رستم التواریخ این لرها بسیار شجاع و استوار بودند و در شکار هم مهارتی تام داشتند. اما به هر شکل، حضور آنان خارج از مرزها و قلمرو آبا و اجدادیشان، باعث آرامتر شدنشان شد. و به قول آصف، دو دلیل

اصلی در این اقدام کریم خان بود: نخست اینکه آنان دیگر اکثریت نبودند بلکه به عنوان یک اقلیت در میان اقوام اصلی مازندران و قزوین قرار گرفتند و نمی توانستند با آنان مقابله کنند و از طرفی دیگر به آب و هوای آن شهرها عادت نداشتند و همین امر باعث تضعیف نیروی جنگی آنها می شد. همچنین برخی از این افراد با اهالی بومی قزوین ازدواج کردند و به نوعی از عصبیت و تعصبات شدید دست برداشتند.

ایل مافی در اصل از ایلات لرستان و کرمانشاه مشهور به بایروند بوده که در دوره صفوی به فارس مهاجرت کردند، با روی کارآمدن زندیه به ایل مافی به علت قرابت نژادی با زندیه با کریم خان همکاری کردند، ولی بعدها دو تن از سرداران ایل، علی خان و باباخان در منازعات محلی، زکی خان زند را به قتل رساندند و متواری شدند، به این خاطر و شورشهای کوچک متعاقبی که کردند و ترس حکومت مرکزی از این قوم، تصمیم بر آن شد که از اوایل دوران زندیه، ایل مافی، که ساکن فارس بود، به اطراف قزوین تبعید شوند. یکی از ویژگیهای این قوم، مرتع داری آنان بود. در واقع قوم مافی در بارورسازی مراتع و استفاده بهینه از آن استاد بودند. چنانکه در کتاب سیری در تاریخ سیاسی کرد از آیت محمدی آمده که: «.. در میان اقوامی که به قزوین تبعید شدند، قوم مافی به خوبی و زودی خود را با شرایط کشاورزی اقلیم قزوین وفق داد و به کشت و پرورش محصولات کشاورزی به ویژه در مراتع سرسبز الموت پرداختند» (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۱۸) چنانکه آیت محمدی در کتاب «سیری در تاریخ سیاسی کرد» (۱۳۸۲) بیان کرده است: «قوم مافی همراه قوم پاچلان، از دوره بعد از کریم خان کم کم به سمت قزوین و برخی شهرهای شمالی مهاجرت کردند و تعدادشان در دوره قاجار در قزوین، چنان زیاد بود که برای خود، قاضی و امیر جداگانه داشتند و مانند یک ایالت مستقل، در قزوین عمل می کردند» (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۴۳).

یکی دیگر از اقوام مهم مهاجر به قزوین که به زندیان نیز خدمات شایانی کردند و جزء باوفاترین مریدان زندیه بودند، قوم بهتویی در قزوین بودند. میرزا محمدابراهیم کلانتر، طایفه بهتویی را از ایلات قزوین برشمرده می‌نویسد: «بهتویی دویست خانوارند، سرکرده ایشان بهزادخان و مواجش یک صد تومان است، نوکر سواره، یک صد نفر است، قلیلی در شهر قزوین ساکنند و الباقی در دهات چهار اطراف قزوین ساکن می‌باشند، کاسبی کشت و زرع و داد و ستد می‌نمایند. گلیم، قالی، جاجیم و سایر چیزها نیز می‌بافند و گوسفند کمی دارند و مالیات نمی‌دهند» (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۳).

«این طایفه از جمله طوایفی هستند که تا آخرین لحظه به همراه لطف علی‌خان زند باقی ماندند و پس از شکست و دستگیری او به همراه اهل و عیال خان زند و مابقی طوایف کرد متحد زند به دستور آقامحمدخان قاجار به شمال تبعید گردیدند. نام بهزادخان بهتویی به‌عنوان سرکرده طایفه بهتویی در سفرنامه استرآباد از میرزاابراهیم (۱۳۷۶: ۱۸۵)، دیده می‌شود. براساس آنچه در کتاب سیری در تاریخ سیاسی کرد، آمده است، طوایفی که همراه محمدخان زند در سال ۱۱۶۷ ه قمری به فارس و شیراز رهسپار شده‌اند، بخشی از آنان در بازگشت در حاشیه قزوین و شهر قزوین رحل اقامت افکنده‌اند (محمدی، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

۲-۲. تاثیر گذاری اقوام مهاجر و تبعیدی بر خط مشی اقتصادی حکومت زندیه:

در قسمت تاثیرگذاری فرهنگی اجتماعی به نحوه درآمدزایی ایران در عصر زندیه از طریق خوشنویسی قزوین اشاره می‌شود. اما یکی دیگر از هنرهای مهم و البته اقتصادی قزوین در دوره زندیه، فرش و قالی‌بافی بود. البته این هنر، ریشه خود را در قزوین از دوران قبل از زند و افشار و حتی صفویه گرفته اما نکته مهم و درخور توجه این است که خود شخص کریم‌خان با مشاهده زیبایی و ظرافت بافتنیهای قزوین مثل فرش و جاجیم،

دستور داد کارگاهی بزرگ در قزوین بناکنند تا همه بافندگان، در آنجا گردهم آیند و با کار گروهی، تولیدات بهتری داشته باشند(آصف، ۱۳۸۳: ۳۱۴).

یکی دیگر از مراودات تجاری-اقتصادی مردم قزوین در دوره افشاری و زندیه، به گسترش بازارهای روز مربوط است.

تائیری که اسرای هندی در دوره نادری بر فرهنگ و هنر گذارده اند، انکارناپذیر است. لازم به ذکر است هندیان همیشه در امور حیاتی، اقتصادی و هنری ایران موقعیت مستحکمی داشتند و آنان پس از آرامنه مهمترین جامعه خارجی فعال در ایران بودند، هندیان در جامعه ایران فعال بودند و تاثیر انحصاری بر بازار و تجارت و رونق تجاری ایران داشتند به این خاطر شهرهایی مانند هرات و قندهار مراکز مهم تجاری با هند و بارانداز تبادلات فرهنگی و هنری محسوب می شدند.

این شهرها به عنوان کلید هندوستان موسوم می باشند و همیشه گروه کثیری از تجار هندی در آنجا ساکن بودند و به تجارت و مراودات هنری و فرهنگی مشغول بودند. در دوره صفوی اولتاریوس سیاح آلمانی تعداد هندویان ساکن در ایران را دوازده هزار نفر می داند که خوش خلق، بشاش و دارای احساسات دوستانه هستند(ن.ک: اولتاریوس ، ۱۳۸۵: ۲۰۰).

حضور گسترده این گروه از هندیان نشان از عمق روابط ایران و هند دارد. کالاهای تجاری و هنری هندی همیشه در ایران رواج داشت و مردم ایران با آنها آشنا بودند. غالباً در طول تاریخ روابط بین دو کشور دوستی دوجانبه بین ایران و هند برقرار بوده است. هرچند که از سرزمین ایران برخی حملات به هند صورت پذیرفته مانند حمله سلطان محمود غزنوی، چنگیزخان و تیمور لنگ و نادرشاه افشار، که آثار متفاوتی بر هند و ایران نهاده است. نادر که در تدارک لشکرکشی به قندهار بود، اخبار پیروزی خود را برای محمدشاه گورکانی از سلاطین مغول هند فرستاد و از او خواست که وقتی به قندهار حمله

می‌کند پادشاه هند فراریان افغانی را به خاک کشور خود راه ندهد و به قول محمدکاظم مروی، این نخستین علامت توجه نادر به تصرف نواحی جنوب شرقی بود (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۳).

به تاسی از هندوان، اقوام محلی جنوب ایران به ویژه عربهای منطقه خوزستان، که با هند و پاکستان امروزی نیز هم مرز بودند، اقدام به برپایی بازارهای روز کردند و نخستین بازارهای روز ایران از دوره نادرشاه در ایران و در جنوب برپا شد. «اقوام جنوب، در هر روز هفته، یک بازار مخصوص برپا می‌داشتند. فی المثل در روزهای یکشنبه، ادویه و دواهای سنتی و گیاهی خود را ظاهر می‌کردند و در روزهای دوشنبه، پارچه و منسوجات عالی خود را به بیع می‌گذاشتند» (هنوی، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

یکی از اقوامی که به دست کریم خان تبعید شد، قوم عربهای بنی طرف خوزستان بود. این قوم به سبب درگیریهای دائم با دیگر اقوام محلی در جنوب کشور بر سر حکمرانی و به ویژه مسئله آب، به شیراز تبعید شدند اما در آنجا هم سر به عصیان برداشتند تا کریم خان آنان را به چهار بخش مختلف از ایران روانه کرد. بخشی از این طایفه وارد قزوین شدند. اینان، به سبک خود، اقدام به برپایی بازارهای روز در قزوین کردند و هم کالاهای محلی خود را و نیز کالاهای قزوینیان را می‌فروختند. هدایت در ذکر وقایع سال ۱۱۵۳، به درگیری آنان با زندیه و مسئله تبعیدشان اشاره کرده است (ن.ک: هدایت، ۱۳۸۰: ۱۶۴). در قزوین نیز، به تأثیر از این عمل، بازارهای روز در عصر زندیان، قوت و فزونی گرفت و حتی برخی از این بازارها در مناطق اطراف قزوین هم به شهرت قابل ملاحظه ای رسید. از جمله «بازار ماهی و گوشت قزوین که روزهای آدینه هر هفته برگزار می‌شد» (سیف، ۱۳۷۳: ۱۲۸). این بازار، همواره از شهرهای اطراف قزوین از جمله قم، مشتریانی داشت.

اما بازارهای قزوین، تفاوتی با بازارهای شهرهای دیگر هم داشت. این بازارها، مکانی برای جمع شدن و اجتماع اهل هنر به ویژه هنرهای خطاطی و نقاشی و نگارگری

هم بود. در واقع، در بازارهای روز و سایر بازارهای قزوین، هنرمندان برای فروش یا آموزش محصولات خود؛ همواره جای داشتند» (ورجاوند، ۱۳۷۲: ۱۶۴). جالب است که هنوز هم در بازار قزوین، برخی مغازه‌های مخصوص هنر خطاطی و نقاشی و برخی هنرهای دیگر وجود دارد.

می‌توان گفت قزوین همواره در کاشت و پرورش غلات، از شهرهای مهم ایران محسوب می‌شده است. در کتابهای متقدم مانند رستم التواریخ، گلشن مراد و مجمل التواریخ به این نکته اشاره شده است. در مجمل التواریخ و رستم التواریخ حکایتی از صادرات گندم و جو از قزوین به شیراز درج شده است:

«در سال ۱۱۸۶ تا چند سال متعاقب، آفت ملخ و سن، اراضی اصفهان و شیراز را نابود کرد و لطمات شدید بر کشت غلات وارد کرد و چنان شد که در شیراز، قیمت گندم، هریک من تبریز به ۲۵۰ دینار و در اصفهان نان گندم در هرمن، به ۵۰۰ دینار بالغ شد و این گرانی که محتکران و مال اندوزان، در آن شرایط سخت، بر مردم تحمیل کردند، توان مردم سلب کرده بود. کریم خان نخست امر کرد که انبارهای غله حکومتی را در اصفهان بازکنند و در چهارگوشه میدان شاه آن شهر، غله را خرمن کنند و در اطراف هر خرمن، یکصد ترازو بگذارند و گندم را به قرار هر یک من، به دویست دینار بفروشند. اما این نیز راه نگشود تا با استعانت از حمل و نقل دولتی، از انبارهای دیوانی شهرهای پرمحصول چون قزوین و آذربایجان، غله به شیراز و اصفهان، حمل کردند. سپس گندم را به قرار هر من، دویست دینار و جو را صد دینار به مردم بفروخت» (گلستانه، ۱۳۷۶: ۳۲۷).

از آنچه در بالا گفته شد، مشخص است که قزوین، در کشت محصولات غلاتی، متبخر بوده است. قطعاً بحث آفت چیزی نیست که مختص به یک اقلیم یا ناحیه باشد و هر مزرعه ای، دیر یا زود به آفت مبتلا می‌شود. اما کشاورزان برخی مناطق، راهکارهایی برای خلاصی از دست آفت، به طور سنتی اجرا می‌کردند. در رستم التواریخ بدون اینکه

نامی از مردم قزوین برده شود، به طور عام، دربارهٔ اینکه چگونه برخی کشاورزان از شر آفات درامان می‌ماندند، آمده که: «برخی زارعین، آموخته بودند که برای دورماندن محصول از آفت‌های جانوری، بهترین راه، ریختن نوعی دم‌پخت گیاهی بر پای محصولات است در این دم پخت، آمیزش گیاهانی چون قرنفل (=میخک)، رازیانه و عنبر (?) موجود بود که بویی متعفن بیرون می‌کرد و جانور را دور می‌نمود» (آصف، ۱۳۸۰: ۲۸۷).

آنچه نویسنده رستم التواریخ ذکر کرده، می‌تواند یکی از دلایلی باشد که محصولات غله در قزوین، همواره بدون آفت می‌ماند. آصف در ادامه ذکر کرده، «بعد از آفت سخت آن سال، کریم‌خان، دستور داد طبق روش معهود برزگران مناطق پرحاصل، در شهرهای مرکزی نیز، از آفت، دور بمانند» (همان: ۲۸۸).

ظاهراً در دوران افشار و زند، مرسوم بود که روی کاغذهای مخصوص و مرغوبتر، خطوط زیبایی می‌نگاشتند که غالباً یک بیت شعر یا یک حدیث و آیه بود. از آنچه مستوفی در زبده التواریخ نقل کرده، ظاهراً از دوران صفویه در ایران، شبیه به تابلوهای خطاطی امروزی، وجود داشته است: «خطاطان، با خطی نیکو بروی کاغذهای مطبوع، چیزی از شعر یا آیه درج می‌کردند و آن مکتوب را درون آبنگینه ای منقوش و نیکو، می‌نهادند و در اطراف آن، چوب نصب می‌کردند و بر طاقها می‌آویختند» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۸).

در قزوین دورهٔ زند، فروش اینگونه تابلوها به ویژه در بازارهای مختلف قزوین و به دیگر اقوام، بسیار رایج شده بود. حمیدرضا قلیچ‌خانی در کتاب «درآمدی بر خوشنویسی ایرانی»، اشاره ای به این امر کرده است: «خطاطی... از جمله هنرهای بزرگ اهالی قزوین در دوران صفویه و بعد از آن، تا دوران حاضر بوده است... از همان دوران به ویژه در عصر افشاری و زند، خرید و فروش مکتوبات خوشنویسی در قالب تابلو رایج بوده است...» (قلیچ‌خانی، ۱۳۹۲: ۲۳۴).

۲-۳. تاثیرگذاری اقوام مهاجر و تبعیدی بر روند فرهنگی-اجتماعی حکومت زندیه زمانی که از مصادیق اجتماعی و فرهنگی بحث می شود واضح است که گستردگی آن، تا چه حد را در برمی گیرد. در واقع تمام «حوزه های مذهبی، علمی، تعاملات اجتماعی مردم و هنرهای مختلف، زیرمجموعه فرهنگ قرار می گیرند و مصادیقی مانند بهداشت عمومی، انواع عرفهای موجود در جامعه و مسائلی از این قبیل همه در حوزه اجتماعیات هستند» (بورديو، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

الف- کمک در راه اندازی فرهنگ وقف و امداد رسانی در بلایا

می دانیم که در دوره زندیه، بلایای طبیعی و امراض، بارها مردم ایران را اذیت کردند. یکی از مهمترین حوزه های اجتماعی در هر جامعه ای، به حوزه درمان و پزشکی بازمیگردد. در آن زمان، نهادهای مرتبط با درمان و آموزش پزشکی موجود نبود و غالباً حکومتها در قبال بلایای طبیعی و امراض مسری، نظاره گرد بودند. اما یکی از حاکمان قزوین که از طوایف تبعیدی به حکمرانی قزوین رسید، نصیر قلی-خان، بود که از مقتدرترین و مشهورترین حاکمان قزوین بود. وی از طایفه لرهای کوهپایه بود که با حمایت و رشادت لرها به حکمرانی قزوین رسید. نصیرقلی، اقدامات عمرانی متعدّد و خوبی هم در قزوین انجام داد. از اقدامات مهم نصیرقلی، «ساخت کتابخانه مجهزی نزدیک به بقعه شاهزاده حسین نزدیک به سال ۱۱۷۱ قمری بود که البته در دوره قاجار، و در حملات آقامحمدخان، آسیب زیادی دید و ظاهرش عوض شد» (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۲۳۵).

نصیرقلی از جمله مهاجرانی بود که در خط مشی اقتصادی حکومت زندیه، تأثیر مثبتی نهاد. وی در منطقه ای از قزوین، بدون اینکه از درباریان دستوری به وی داده شده باشد، به فکر ساخت انباری بزرگ افتاد که دارای هفت غرفه جداگانه برای ذخیره هفت منبع اصلی غذایی بود. این هفت ماده عبارت بودند از: گندم، نخود، عدس، برنج، یونجه، گیاهان دارویی و علف بودند (ن.ک: نامی، ۳۲۴). در اواخر دوران کریم خان، طی یک همگانی

وحشتناک بیماریهای عفونی، این داروهای گیاهی ذخیره شده که اتفاقاً به صورت آماده و طبق فرمولهای داروسازی قدیم، تهیه و ذخیره شده بود، بسیار به بیماران سراسر کشور کمک کرد و مفید بود. موسوی نامی در تاریخ گیتی گشا اینگونه درباره این اقدام و الگوبرداری شخص کریم خان سخن رانده است: «...مردم فوج فوج، به ضرب شمشیر طاعون سل از پای درمی آمدند و شدت و گستردگی در آن حد بود که چاره ای میسور نمی گشت.... نصیرقلی، دستور به صدور اقلام دارویی در قالب دسته بندی شده و منظم به نقاط کشور داد... اقدامی مبارک و دوراندیشانه که رای همایونی را خوش آمد و دستور داد شبه آن را بنا کنند تا در مواقعی چنین، مردم از اضطراب خارج شوند...» (نامی، ۱۳۶۳: ۱۵۴).

یکی از عوامل کاهش جمعیت قزوین در دوره زندیه، بیماری مهلک و همه گیر طاعون بود که در سال ۱۱۷۹ در اکثر نقاط ایران، شایع شد و جان انسانهای بی شماری را گرفت. رضاقلی خان هدایت در ذیل حوادث این سال، اعلام می دارد که حتی امرای بزرگی مانند محمدحسین قاجار، حاکم استرآباد بر اثر این طاعون خطرناک، می میرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۲۶۷).

خود هدایت ذکر می کند که زمانی که کریم خان، عیال و نواب آقامحمدخان قاجار و برادران وی را به قزوین تبعید کرد و در آنجا البته در عز و تکریم، نگهداری می کرد، بیماری طاعون به قزوین هم رسیده بود، از همین رو، «کریم خان به جهت صیانت اقوام آقامحمدخان و برادران، آنان را در کوشکی (= کاخ مانند) در اطراف قزوین، سکونت داد تا بالای طاعون از سر مردمان برود» (هدایت، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

یکی دیگر از بلایای هولناکی که در عصر زندیه بر قزوین نازل شد و جان عده ای را گرفت و زیان عظیمی هم به اقتصاد قزوین وارد آورد، زلزله بود. البته نقطه ثقل این زلزله در کاشان و قم بود اما در همدان و قزوین و اراک هم، حس شد و اگرچه در این سه شهر

به قوت و سختی قم و کاشان نبود، جان بسیاری از مردمان آن شهرها هم گرفته شد. در کتاب «گلشن مراد» درباره این زلزله آمده که:

«در اواخر سال ۱۱۹۲ زلزله ای مهیب بر کاشان و قم نازل کرد. شب سه شنبه ۲۵ شهر ذیقعه الحرام، آخر آذرماه جلالی، نیم ساعت به طلوع صبح مانده، زلزله ای عظیم در کاشان، اصفهان، قم، همدان، قزوین و برخی محال (= محله ها) ری اتفاق افتاد. چون در کاشان و قم شدت آن سانحه بیشتر از بلاد مذکوره بود، عدد متوفیات آن جا از بلده و بلوکات به هشت هزارکس رسید. در سایر بلاد نیز تعدادی مرده و ویرانی های عظیمی حادث شد» (غفاری کاشانی، ۱۳۷۵: ۳۵۷).

البته درباره تعداد مرگ و میر در قزوین، در کتابها، آماري ذکر نشده اما می توان حدس زد که حداقل چند نفری در گذشته اند و بسیاری خانه ها و مزارع، نابود شده اند. با توجه به این اوضاع و احوال، و گرفتاری شدید مردم، علی رغم همه سختی ها و مصیبت هایی که مردم با آنها سر و کار داشتند، هنور افرادی یافت می شدند که از وضع مناسبی برخوردار بودند و به هم شهریان خود کمک می کردند. ظاهرا فرهنگ زیبای وقف و احسان اموال، در آن زمان هم بخشی از ناملایمات مردم را کاهش می داده است. در سندی متعلق به دوره زندیان، از وقف گسترده اموال شخصی به نام حاج ادهم باخبر می شویم:

سند وقف یک طاقه آب قنوات به همراه زمین و متعلقات و منازل آن توسط حاج ادهم ابن حاجی محمد کردی در یازدهم جمادی الاول سال ۱۱۸۱ قمری در زمان زندیه که بر فقرا و مساکین وقف شده است.

درباره شروع و گسترش فرهنگ وقف باید گفت که «...جمععی از بزرگان و پیران طوایف کردلو، و مافی و لر جمع آمدند و مکانی به نام موقوفه تاسیس کردند و از مال

خود مبالغی عظیم پیش کردند و در شهر، جار زدند که همه باید در این اوضاع دست به کمک دراز کنند...» (غفاری کاشانی، ۱۳۷۵: ۱۳۳).

این فرهنگ موقوفه و کمک رسانی در بلایای طبیعی البته قطعاً از قزوین شروع نشده اما دست کم می توان گفت در قزوین به واسطه اقوام مهاجر و تبعیدی آغاز شده است. در قزوین در حوالی سال ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۷ مکانی به نام «موقوفه ابراهیم خان آقچی» ایجاد شد. این موقوفه که به دست همین فرد و با سرمایه وی احداث شد، نوعی بنگاه امداد بود که به کمک مردم نیازمند می پرداخت. به جز سرمایه فرد بانی این بنگاه، تمام افراد طبقه بالا و حتی متوسط هرچیزی که می توانستند به این بنگاه اهدا می کردند و بنگاه در مواقع لزوم و سختی بسیار، به مردم کمک می کرد (اوتر، ۱۳۶۳: ۲۵۸). این بنگاه تا مدت‌ها بعد از مرگ مؤسس، هم اداره می شد. آقچی ها از اقوام ترک زبان آذربایجان بودند که در دوره زندیه به وسیله کریم خان به شیراز و سپس به قزوین و گیلان تبعید شدند.

در اسنادی که به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف ایران و جهان و مربوط به دوران زندیه، موجود است، بعضاً مواردی مشابه این مورد دیده می شود. از جمله در سندی با عنوان «امداد به قحطی دیدگان بلاد قزوین» آمده که: «...از اوقاف محمد تقی فرهیدی، به مردم قحطی زده اکناف و اطراف قزوین، ادوات حیات، عنایت شد و این عطیه، اگرچه کمتر از بلیه ای بود که بر مردم نزول کرده بود، بر زخمهای آنان، هم مرهمی بود» (شناسه ۱۵۲/۱۰، ب ۱).

چنانکه در این سند هم دیده می شود، اماکنی به صورت اوقاف موجود بوده اند که در هنگام سختیها و بلاهای طبیعی، تا حدی به مردم کمک می کرده اند اگرچه مقدار این کمکها، چندان زیاد نبوده اما به قول سند بالا، دست کمک مرهمی برای زخم دل مردم بوده است.

ب- ایمن ساختن راه‌ها و برقراری تعاملات اجتماعی

در دوره افشاریان، جنگهای متعدّد داخلی، تحمیل بارهای مالیاتی سنگین به مردم و در نتیجه بسته شدن بسیاری کسب و کارها، و همچنین اوضاع نامناسب راه‌های ارتباطی به سبب وجود راهزنان، همه و همه باعث شده بود که مردم در انزوای اجتماعی باشند. با روی کار آمدن زندیه، به سبب کاهش فشارهای امنیتی و نظامی بر مردم، و نیز کاهش فشار مالیاتی، و ایمنتر شدن راه‌ها از شرّ راهزنان فراوان، تعاملات مردم ایران در اکثر شهرها، نسبت به دوره افشاری، تا حدی بیشتر شده بود که این، خود باعث مساعدتر شدن اوضاع تجارت و داد و ستد هم شده بود.

برخی از انواع تعاملات و روابط اجتماعی میان مردم قزوین بر اثر بازیهای گروهی یا تماشاخانه‌ها و نیز تفریحاتی ناسالم از جنس امردخانه و قهوه‌خانه‌ها ایجاد شده بود. از دوران صفویه و به ویژه در زمانی که قزوین پایتخت ایران شد، مکانهایی به نام امردخانه گشایش یافت که در آنها، شاه‌بازی (=معشوق مذکر) دیده می‌شد.

در دوران نادر به علت تعصّب وی بر این نوع مسائل (چه در ظاهر چه در واقع) تمام امردخانه‌ها در قزوین و نقاط دیگر ایران، برچیده شد (ن.ک: آصف، ۱۳۸۰: ۱۵۸). اما با وجود این، هنوز برخی امردخانه‌ها به صورت خصوصی البته با نظارت مستقیم حکومت محلی، به کار خود ادامه می‌دادند و مالیات سنگینی هم به حاکمان قزوین می‌دادند. در دوره زندیه، پیش قدمی با اقوام مهاجر بود که مجدداً این اماکن را بازگشایی کنند. موسوی نامی می‌گوید: «...امردخانه‌ها و روسپی‌کده‌ها و میخانه‌ها مجدداً گشایش یافت و این بار، اقوام غیرمحلّی بودند که دست‌پیش‌گرفتند. حکومت‌های محلی در مقابل این اقوام ضعف داشتند و نمی‌توانستند مالیات فراوان از آنان بستانند و نیز اینان، برای راه‌اندازی کسب و پیشه، مشتاق‌تر می‌نمودند» (موسوی، ۱۳۶۳: ۱۸۷).

به هر حال، این امردخانه ها یکی از محافل جمع شدن مردم دور هم و تعاملات اجتماعی آنان باهم البته از نوع ناسالم بود. برخی نیز در میخانه های اطراف شهر که طبق سنن چندصدساله به دست غیرمسلمانان اداره می شد، حضور می یافتند.

ج- امور مذهبی و هنری

یکی از اماکن مهم مذهبی که بعدها در دوره قاجار، رسمیت و وسعت بیشتری یافت، از دوره زندیه شروع به کار کرد و آن، تکیه بود. تکیه در لغت به معنای پشت به چیزی گذاشتن است و مجازاً، پشت و پناه را گویند و بر همین معنا به جایی که فقرا را پناه دهند گفته می شود همانند خانقاه، دیر یا صومعه که در آن روزه می خوانند یا جای تعزیه خوانی و روزه خوانی گفته می شود که جمع آن تکایا می باشد (امین، ۱۴۰۷، ج ۳: ۳۴۲). امروزه تکیه کمتر شناخته شده است و به جای آن از لغت «حسینیه» استفاده می کنند.

این گونه اماکن، علاوه بر آن که حرمت و قداست خاص خود را دارد، احکام مخصوص مساجد را ندارد بنابراین، محدودیت حضور در آن مثل مسجد نیست. هرچند تاریخ دقیق شکل گیری تکیه معلوم نیست، ولی در خصوص کیفیت شکل گیری آن گفته اند که تکیه ابتدا محل اجتماع دراویش و فقرای اصفهانی بود که رایگان در آن جا اقامت موقت داشته اند. محافظان و نگهبانان آن (تکیه داران) از جوانمردان بودند و آداب و رسومی خاص داشتند. تکیه در اصل از اصفهان باب شد و استاد آقامحمد بیدآبادی، یعنی محمدتقی الماسی، این نوع مکان را راه اندازی کرد تا اهل دین به راحتی و از هر سلکی بتوانند در آنجا به اظهار بندگی و نیاز و صفای باطن بپردازند و روزه بخوانند (بیدآبادی، ۱۳۹۶: ۱۲). خود شخص بیدآبادی زمانی که وارد قزوین شد، تکیه ای راه اندازی کرد.

بعضی از تکیه ها در قزوین، در دوره زندیه شهرتی ملی داشتند مانند «تکیه سادات حسینی قزوین» که در جنب شاهزاده حسین برپا می شد. سیدحسن امین در کتاب وزین

«مستدرک اعیان‌الشیعه» و در جلد سوم این اثر، به بحث دربارهٔ تکیه های معروف و اعمال مرتبط با آنها پرداخته است او به تکیه معروف سادات حسینی قزوین هم اشاره ای دارد و بیان می‌کند که «در این تکیه علاوه بر اجرای مراسم مذهبی برای سالار شهیدان و یاران باوفایش، مانند نوحه خوانی، آدابی دیگر مانند روشن کردن شمع اختصاص نیز انجام می‌شد که هر کس یک شمع از چهل منبر خود را در این تکیه روشن می‌کرد» (امین، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۳۱۷). اما نکته مهم دربارهٔ تکیه ها این بود که کم کم مکانی برای کمکهای مردمی هم شد و مردم، در صورت تمایل، مقداری پول به شخص متولگی تکیه می‌دادند و وی نیز در حضور خود مردم، پنجشنبه هر هفته به فقرای شهر، کمک می‌کرد (بیدآبادی، ۱۳۹۶: ۳۵).

گفتیم که یکی از جریانهای مهم دوران زندیه در ایران، رواج عرفان و تصوف بود که بیشتر به دست آقامحمد بیدآبادی اتفاق افتاد. او در قزوین هم شاگردان بزرگی مانند برهان الدین قزوینی تربیت کرد که به رواج عرفان شیعی پرداختند. عرفان شیعی میان شریعت و عرفان را جمع می‌کرد. این تفکر که باید ظاهر با باطن همراه باشد، باعث تمایل شریعتمداران به بیدآبادی هم می‌شد. یکی دیگر از شاگردان بیدآبادی، برهان الدین قزوینی (وفات ۱۲۶۸ق) بود که در عرفان شیعی آثار مهمی نوشت و سخنرانیهای گسترده ای در حمایت و رواج عرفان شیعی انجام داد. جایگاه برهان الدین در قزوین چنان بالا بود که مردم قزوین حتی در مسائل سیاسی با وی، بحث و تبادل نظر می‌کردند (صدوقی سها، ۱۳۵۹: ۱۶۸).

حضور و قدرت علمای مذهبی در دوران نادر، به علت توجه بیش از حد نادر به امور نظامی و مخارج آن، به شدت تضعیف شده بود. در ایام هرج و مرج پس از قتل نادر، بسیاری از علماء به بقای متبرکه عراق مهاجرت کردند. بنابراین روحانیون باقیمانده و کسانی که در دوران فرمانروایی کریم خان به ایران برگشتند، قدرتشان تقلیل یافته بود.

کریم خان بنا به سنت با سکه زدن به اسم امام غایب (عج) و ساختن مساجد و بقاع و توجه به نمازهای جماعت به تقویت مذهب شیعه پرداخت.

در دوره زندیه، درویش عبدالمجید طالقانی قزوینی، خط شکسته نستعلیق را به کمال رسانید و تا کنون هیچ خوش‌نویسی خط شکسته را به زیبایی او ننوشته است. «میرزا محمد علی خیارچی قزوینی در طراحی و خطاطی، یگانه زمان بوده و اولین خوش‌نویسی است که «بسم... را به صورت مرغ (طغرا) و بسیار زیبا ترسیم نموده که متأسفانه گمنام مانده است» (سلیمی، ۱۳۹۱: ۱۳۴).

ایرانیان از دیرباز به هنر خوشنویسی و خطاطی علاقه مند بودند به نحوی که خوشنویسان دوره اسلامی خط کوفی را مآخذ قرار داده و بسیاری از آثار گرانبهای معنوی خود را به زیبایی ماندگار کردند. قرآن‌های خطی و بسیاری از کتب ارزشمند دیگر حاصل تلاشی است که هنرمندان دوره اسلامی انجام دادند. به اعتقاد برخی کارشناسان خط کوفی، بنایی، محقق، ثلث و نسخ، تعلیق و میدانی، رقع، نستعلیق و شکسته نستعلیق از جمله انواع خط هستند که خوشنویسان مسلمان از آن بهره می‌برند. البته در کشور ما چهار خط نستعلیق، شکسته نستعلیق، نسخ و ثلث رایج‌ترین آن می‌باشد. «در این میان قزوین با بیش از هشت قرن سابقه تاریخی در هنر خوشنویسی سهم بزرگی در اعتلای این هنر دارد، بطوریکه تاریخ خوشنویسی در قزوین از قرون پنجم و ششم هجری آغاز و در دوره صفویه به اوج خود می‌رسد. با این حال، بیش از صد خوشنویس از این شهر برخاسته‌اند که بسیاری از آنان به نوبه خود موجب اعتبار فرهنگ اسلامی کشورمان بوده‌اند. میرعماد حسنی قزوینی در دوره صفویه، میرزا زین العابدین معجزنگار در زمان زندیه و ملک محمد و عمادالکتاب در دوره قاجاریه از جمله سرآمدان این هنر می‌باشند که در آسمان هنر خط در جهان درخشیده‌اند» (سیمی، ۱۳۹۱: ۱۹۴).

هر یک از این هنرمندان بنیانگذار و ابداع‌کننده سبک و شیوه‌های خاص در خط بوده‌اند که دیگر خوشنویسان کشور به آنان تاسی جسته و آن را دنبال کرده‌اند. اکنون آثار تعداد زیادی از این هنرمندان همانند میرعماد قزوینی به اکثر موزه‌های جهان راه یافته است به گفته محمدباقر آصف زاده نویسنده کتاب قزوین در گذرگاه هنر، «بسیاری از سرزمین‌ها از قبیل ترکیه، حجاز، هندوستان و پاکستان از این هنرمندان اسلامی الگو پذیرفته‌اند و آثار خطی آنان موجب نشر فرهنگ و معارف اسلامی در اقصی نقاط جهان شده است. به همین دلیل قزوین در نظر اهل هنر به شهر خوشنویسان و پایتخت خوشنویسی شهرت یافته است» (۱۳۹۱: ۱۸۲). اما قسمت مهم ماجرای خوشنویسی قزوین، به این برمی‌گردد که باعث رونق اقتصادی عصر زندیه هم شد. علاقه شدید عثمانیان به خط و خوشنویسی و نیز هندوان، باعث شد هیئتهای متعددی از هند و عثمانی وارد ایران و قزوین شوند و ضمن خرید تابلوهای خطاطی ایرانی در ازای مبالغ هنگفتی، این هنر سترگ را بیاموزند. البته در مدت اقامتشان در ایران و قزوین که دست کم یک ماه طول می‌کشید، ارز خوبی وادر کشور می‌کردند. این رخداد، در کتابهای متقدم عصر زندیه هم آمده است از جمله در تاریخ گیتی گشای نامی آمده که: «...هیئتی متشکل از پنجاه نفر از پیشه‌وران و هنردانان عثمانی وارد ایران شدند و به قزوین رفتند تا ببینند آنچه از هنر خط و خوش‌نویسی ایرانی بایسته است» (نامی، ۱۳۶۳: ۱۵۴).

۴-۲. تأثیرگذاری اقوام مهاجر و تبعیدی بر روند نظامی-سیاسی حکومت زندیه

الف- مهاجرت به منظور تعلیم جنگی:

از دوره نادر، توجه ویژه نادرشاه به تعلیم دادن سپاهیان در مناطق صعب‌العبور و دارای ارتفاعات خشن و هوای سخت، باعث توجه بیشتر به قزوین هم شد. قزوین و به ویژه الموت از نقاطی بودند که به قول نادر: «...در تقویت قوای جنگی عساکر و پرورش جسم و اعضای مهم آنان، اهمیت دارد» (استرآبادی، ۱۳۸۵: ۱۵۴). برخی آثار متقدم نیز به

خشکی آب و هوای قزوین، در عین حال جاری شدن سیلاب در بهار و چهارفصل بودن این شهر اشاره کرده اند که برای تعلیم دادن سپاهیان و خو کردن به انواع آب و هوا خوب است (ن.ک: فراهانی، ۱۳۴۲: ۱۶).

در جنگ نادر با هندوان، بیان شده که علی^۳ رغم اینکه هندوان، بر فیل سوار بودند و تعدادشان، به مراتب بیشتر از ایرانیان بود، اما از نادر و سپاه وی شکست خوردند. محققان، علت این شکست را، اتخاذ تاکتیکهای مناسب جنگی از قبل نادر دانسته اند، اما ما هرچقدر که جستجو کردیم نکته ای که پرده از کیفیت این تاکتیک ویژه بردارد نیافتیم. به واقع این از نکات مهم و البته مبهم است که چگونه سپاه نادر بر «لشکریانی که سه چند ایرانیان بودند، و غرش پیلان آنان، لرزه بر زمین می^۳ افکند، برآمدند» (استرآبادی، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

فضل^۳ الله استرآبادی در دره^۳ نادره، اشاره^۳ ای به تعلیم^۳ دیدن^۳ ویژه^۳ سپاهیان نادر در ارتفاعات صعب^۳ العبور و سرسختی مانند الموت می^۳ کند و استقامت لشکریان نادر را برآمده از همین تعلیمات می^۳ شمارد: «...وی (نادر) نیروی لشکریان را با تمرین فراوان در کوه ها و دره های الموت و دیگر ارتفاعات عظیم، افزون می^۳ کرد... به طوری که هر مرد از لشکریان وی از استقامت هم قدری دو مرد و بل بیش بود» (همان: ۱۴۴).

با توجه به سخن استرآبادی و مطالبی از این دست، برمی آید که یکی از دلایل موفقیت سپاه نادر در جنگ با هندوان، استقامت بالای آنان نسبت به همتایان هندی خود بوده است اما شاید از نظر آرایش نظامی هم، امتیازات دیگری موجود بوده که مطلبی در این باره دیده نشد. به هرشکل، از سخنان فوق برمی آید که قزوین، منطقه خوبی برای آموزش نظامی به لشکریان هم بوده است. همین کارکرد در دوره زندگی هم حفظ شد و کریم^۳ خان زند، بارها در قزوین به مصاف حریفان داخلی خود رفت و نیز وی هم به تعلیم دادن به سپاهیان در این خطه همت گماشت: «...در بهار ۱۱۷۳ لشکر خود به آن نواحی (قزوین و اطراف) سوق داد و سخت ترین تمارین نظامی را به آنان تحمیل

کرد» (آصف، ۱۳۸۳: ۲۱۴). یکی از اولین جنگهای کریم‌خان علیه بیگانگان، در قزوین صورت گرفته است. کریمخان، مجبور بود رقبای زیادی را برای رسیدن به سلطنت کنار زند. یکی از این رقبای، خان افغان، کرم‌خان بود که «به خواهش علیمردان خان بقصد کمک به او از آذربایجان بطرف کرمانشاهان اردو کشی کرده بود در نزدیکی قزوین قوای خان زند و خان افغان بهم خوردند و نتیجه جنگ به ضرر کرم‌خان تمام شد» (پری، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

در کتاب «مجمَل التواریخ» از ابوالحسن گلستانه، ذکر مبسوط این جنگ وجود دارد. چنانکه گلستانه بیان کرده «... در چند فرسخی قزوین، دو سپاه به هم روبرو شدند... کریم‌خان و لشکرش نسبت به همانند افغانشان، به جنگیدن در زمینهای ناهموار، خو کرده بودند و زمین قزوین برایشان، چون بستر خان خویش بود و به حمایت برخی اهل قزوین، به آسانی، بر افغانها هزیمت وارد کردند» (گلستانه، ۱۳۷۵: ۱۵۲).

کریم‌خان پس از شکست قزوین به اصفهان بازگشت. در اینجا ذکر نکته‌ای شایسته است و آن، طرفداری و همراهی مردم قزوین با زندیان علیه افغانهای بیگانه است (شعبانی، ۱۳۸۳: ۲۵۴). جزئیات این همراهی و حمایت و نحوه آن، در کتابهای متقدم نیامده است تنها به آن، اشاره‌ای شده است چنانکه در همان قسمت بالا از تاریخ گلستانه درج شده است. البته این امر، در تاریخ قزوین، بی‌سابقه نبوده و در دوره افشاری و جنگهایی که نادر علیه بیگانگان ترک و افغان در قزوین انجام داده بود نیز نمود داشت.

ب- اقوام مهاجر و تبعیدی در نقش حامی زندیه

پس از زوال صفویه، هنوز در قزوین، دسته‌ای از صوفیان قزلباش سکنا داشتند و به فعالیتهای مذهبی خود البته به صورت ساده و بدون ایجاد دردرس می پرداختند. در زمان نادر، توجهی به اینان نشد و آنها نیز، کاری علیه نادر و افشاریان نتوانستند و نخواستند

انجام دهند اما از زمان زندیه و با مناسب یافتن اوضاع، کم-کم به فکر تقویت نیروی انسانی و رزمی خود هم پرداختند. این فرقه، به صورتی زیرکانه در اواخر دوران افشار که فشار سنگین اقتصادی و بیماریهای مسری به مردم قزوین وجود داشت، با دعا خواندن برای مردم و حتی بخشش نان و گندم به آنها، برای خود پایگاهی نزد مردم قزوین درست کرده بودند (منوچهری، ۱۳۸۴: ۲۶). پس از افول افشاریان، قزلباشان قزوین، از حمایت مردم هم برخوردار شدند و در اوایل دوران کریم-خان، علیه حکومت محلی قزوین، شورش کردند و توانستند حاکم محلی قزوین، صفی-خان را بیرون کنند (همان: ۲۹) و کم-کم، به تقویت نیروی نظامی خود برای لشکرکشی به نقاط اطراف قزوین و فتح تدریجی ایران اقدام کردند. به دلیل مشغول بودن کریم-خان برای تثبیت امور شاهی خود در شیراز و دفع شورشهای مهمتر در کشور، قزوین نزدیک به سه ماه در دست این فرقه قرار گرفت و گزارشهای آن ایام حاکی از آن است که برخلاف وعده و وعیدهایی که داده بودند، به سرعت راه ظلم در پیش گرفتند و دست به اموال و نوامیس مردم قزوین دراز کردند (صادقی وند، ۱۳۸۲: ۱۶۴). پس از سه ماه حکمرانی جمعی در قزوین، و با تقویت نیروی نظامی خود، به سمت گیلان برای تصرف این شهر قدم برداشتند. اما هنوز از قزوین بیرون نیامده، ایل تبعیدی مافی با همکاری قوم بهتویی، لشگری گردآوردند و پس از دو روز جنگ با قزلباشان باعث شکست و نابودی قزلباشان شدند. کریم خان که از وقایع باخبر شده بود، پیک و کاروانی از هدایا به نشانه دوستی به سمت آنان روانه کرد. این اقدام در زمانی که کریم خان، یارای مقابله با شورش قزلباشان را نداشت، بسیار به نفع دولت زندیه درآمد.

بعد از نصیرقلی، پسر ارشدش، ناصر در سال ۱۱۷۶، به حکومت رسید اما در دوران وی، احمد بهتویی که از طایفه مقبول بهتویی در قزوین بود، با حمایت مردم، به راحتی بر حاکم وقت شورش کرد و با غلبه بر وی، حدود دوازده سال، حاکم قزوین ماند. بهتویی، علاوه بر آبادانی مساکن مردم قزوین، به کمک به مردم قزوین به ویژه طوایف بهتویی و

ارجلو پرداخت و سعی کرد مالیاتهای محلی را به مردم قزوین، کمتر تحمیل کند (دبیرسیاقی، ۱۳۸۲: ۱۷۲).

پیش از اینکه کریم خان، بر تمام ایران مسلط شود، اوضاع ایران در اواخر دوران افشاری، متشنج و چند قومیتی شده بود. شهرهای مختلف ایران، محل زورآزمایی سرداران افشاری، صفوی، و حاکمان و سرداران محلی بود. یکی از این حاکمان محلی، ذوالفقارخان بود. «ذوالفقار خان، از سرداران ترک بومی خود قزوین بود که پس از نابودی کامل صفویه از قزوین و نیز خالی شدن قزوین از سرداران افشاری، و در اوضاع آشوب و هرج و مرج ایران، چندسالی بر قزوین بین سالهای ۱۱۵۹ تا ۱۱۶۵ قمری حکم راند» (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۱۵۸).

دوره حکمرانی کوتاه ذوالفقارخان، تماماً در جنگ سپری شد. او به خوبی در حال پیروزی بر حاکمان مختلف دست نشانده زنده در شهرهای شمالی ایران بود» (پری، ۱۳۸۳: ۱۶۷). ذوالفقارخان، دقیقاً بعد از مرگ کریم خان، سر به عصیان برداشت و کم کم «سپاهی، متشکل از ۱۲ هزار نفر گردآورد که نیمی از آنان، از قبایل خود قزوین و اطراف آن بودند. به دلیل اینکه ذوالفقارخان، خود را قزوینی می دانست و ارادت و عنایت خاصی به قزوین داشت، مردم قزوین در حمایت و همراهی با او، کم نگذاشتند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۳۰۶). او پس از فتح قزوین و بیرون راندن حاکم وقت آنجا، قصد تصرف گیلان و اصفهان را هم داشت.

هدایت الله خان، حاکم وقت گیلان بود که بر اثر شورش علیخان شاهسون و مردم طالش، از حکومت گیلان، خلع شده بود. به نزد ذوالفقار رفت و با سخنان خود، او را به حمله به گیلان تحریک کرد و سخنان او مؤثر هم افتاد. اما به جای اینکه خود مستقیماً به گیلان برود، شخصی به نام علیخان دولو را مأمور فتح گیلان کرد و وی موفق هم شد.

ذوالفقار، به تصرف همدان هم رسید و حتی حاکم کرمانشاه، الله قلی خان، با وی اعلام همبستگی کرد.

اما اجل ذوالفقارخان، با تصمیم وی برای تسخیر اصفهان رسید. ذوالفقارخان از همدان به سمت اصفهان راه افتاد و حاکم وقت اصفهان، علیمرادخان هم به سمت همدان حرکت کرد. دو لشکر، همدیگر را در روستای «بشراء که میان همدان و اراک بود، دیدند و جنگ سختی درگرفت. در اینجا بود که قوم مافی باز هم نقش مهم خود را در حمایت از زندیه ایفا کرد. البته علت همکاری مافیها با علیمرادخان صرفاً تمایل به زندیه نبود بلکه آنان به دنبال انتقام از ذوالفقارخان بودند که در سال ۱۱۶۲ هجری، سی تن از سرداران و بزرگان مافی را قتل عام کرده بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۳۳۴). به هر روی، با همدستی مافیها و علیمرادخان، ذوالفقارخان شکست سختی خورد و علیمردان، بر اثر تحریک افرادی مانند هدایت الله خان، دستور به اعدام ذوالفقارخان داد (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۲۴۸).

یکی دیگر از سران اقوام مهاجر به قزوین که نقش مهمی در حمایت از زندیه برعهده داشت، بسطام خان از سرداران مشهور لرهای کوهپایه بود. بسطام خان البته ابتدا در نزد خود کریم خان در شیراز بود ولی پس از ایجاد آشوبهایی در منطقه شمال و غرب کشور، به دستور کریم خان به گیلان و قزوین، حرکت کرد. اما «او در سنه ۱۱۷۷ هجری قمری به فرماندهی هزارسوار، مامور بازآوردن نظم به استرآباد و دامغان و دستگیری و تبعید آقامحمدخان قاجار و برادرانش شد. در نتیجه آقامحمدخان و برادرش حسینقلی خان جهان سوز به شیراز منتقل شدند و پس از چند روز، تنی چند از اقوام مهم آقامحمدخان همراه سایر اعضای خانواده اش به قزوین تبعید شدند» (سمنانی، ۱۳۷۶: ۱۶۸).

در قزوین، اگرچه مکانی نسبتاً شایسته نام اقوام و خانواده آقامحمدخان، برایشان در نظر گرفته شد و مورد احترام و کیل رعایا بود. اما بسطام خان، خود به مدت یک هفته،

به شکنجه و اعتراف-گیری از اقوام آقامحمدخان پرداخت. بسطام-خان، پایگاه مهمی در قزوین از منظر سیاسی به دست آورده بود. چنانکه در منابع آمده است، بسطام خان، چند هفته-ای را به تعذیب و تنبیه خانواده قاجاری در قزوین مشغول بود و گویا هدف اصلی وی، بیشتر ترساندن سایر پیروان و همراهان آقامحمد بود که در سایر نقاط ایران به ویژه در گیلان، ساکن بودند. میرزا صادق نامی در تاریخ گیتی-گشا، به چگونگی شکل-گیری ارتباط نزدیک کریم-خان و بسطام-خان، اشاره کرده و همچنین به این قضیه اعتراف-گیری و شکنجه هم، پرداخته است. به زعم وی، «...عده-ای از متابعان وی (آقامحمد) در گیلان و طبرستان، جمع بودند و در پی جمع-آوری سپاهیان بیشتر و اتصال به آقامحمد بودند» (نامی، ۱۳۶۳: ۲۵۸).

شاید بنابر آنچه نامی بیان کرده، بتوان نتیجه گرفت که قصد کریم-خان و بسطام، از بردن آقامحمدخان به قزوین و مسائل دیگر، کسب اطلاع از این موضوع باشد که منتظر باشند و ببینند آیا سایر پیروان آقا که در نقاط نزدیک قزوین، سکونت داشتند، قصد پیوستن به وی یا جنگ یا هرچیز دیگر را دارند یا نه؟ بسطام، همچنان در قزوین ماند و به-نوعی، شخص اول قزوین شده بود. اما پس از درگذشت کریم-خان، وی از جانب زکی-خان زند که در شیراز مدعی سلطنت بود، راهی اصفهان شد تا محمد رشیدخان و جهانگیرخان پسران فتحعلی-خان افشار ارشلو را که در آنجا سر به طغیان برداشته بودند، سرکوب کند» (جونز، ۱۳۸۱: ۲۵۵). رشیدخان و جهانگیرخان، بنا بر سابقه دوستی با بسطام خان، به استقبال او آمدند، اما وی دستور داد تا بر گردنشان طناب اندازند و آنان را خفه کنند. ظاهراً پس از آن بسطام خان مدتی بر اصفهان مسلط بود، تا آن که علیمراد خان زند با لشکری چهل هزار نفره از عراق به جانب اصفهان آمد و بسطام خان را به شیراز فراری داد.

ج- ایجاد مجازاتهای تازه در دربار:

اما ذکر مطلبی هم خالی از فایده نیست. مسأله کونار و تریاک و استعمال آن به صورت جوشانده یا کشیدنی، دست کم از زمان غزنویان به طور رسمی در میان مردم هم، باب شده بود. و از آن به بعد، تا حتی عصر قاجار، در میان درباریان و حاکمان محلی، رایج و مستعمل بود. اما در دوره زندیه، کونار و تنباکو به نوعی وسیله شکنجه برای حاکمان و امیران بدل شد. در رستم التواریخ، بیان شده که به پیشنهاد علی-محمد خان زنگنه، از سرداران بزرگ طایفه زنگنه کرمانشاه که در دربار حسینقلی خان زند، مرتبه بالای نظامی داشت، حسینقلی خان زند به یکی از دشمنانش، آب کونار خوراند. «خان زند، بر اثر گستاخی مهدی خان، حاکم وقت مازندران و عدم اعطای مالیاتش به حسینقلی خان و حکومت مرکزی، به سمت مازندران لشکر کشید و مهدی خان و سپاهش را شکست داد و اسیر کرد و آب تنباکو به خورد مهدی خان داد تا بمرد (آصف، ۱۳۸۰: ۴۰۱).

هدایت در ذکر وقایع سال ۱۱۵۹ و درگیریهای قوم زنگنه با اقوام یاسوجی و لر، بیان می دارد که دو مورد از روشهای مجازات خاص این قوم، یکی آب کونار و حشیش خوراندن است و دیگری حمل سنگهای بزرگ با بیضتین» (هدایت، ۱۳۸۰: ۲۴۷). به نظرمی رسد این گونه شکنجه ها، با حضور اقوام مهاجر و تبعیدی در دربار، مرسوم شده است. در وقایع ۱۱۷۶ قزوین آمده که بعد از اینکه احمد بهتویی با کمک قوم بهتویی و دیگر اقوام مهاجر و تبعیدی قزوین توانست بر حکومت قزوین دست یابد، ناصر پسر نصیرقلی را شکست داد و «برای شکنجه وی، بر اثنتین وی سنگ بست و او را وادار به راه رفتن کرد تا بمرد» (غفاری کاشانی، ۱۳۷۵: ۱۸۶).

۳- نتیجه گیری

پس از بررسی نحوه و میزان مهاجرت اقوام محلی به قزوین در دوره زندیه، نقش آنها و تاثیرگذاری آنها بر روند سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت محلی قزوین و حتی

حکومت مرکزی زندیه مشخص شد. نتایج حاکی از آن است که براساس اطلاعات موجود درباره ۶ قومی که به قزوین در دوره زندیه مهاجرت کردند، جمعیت قزوین نسبت به دوره افشاری، رشد بیشتری یافته که البته دلیل دیگر آن، بازگشت برخی کشاورزان قزوین است که در دوران افشاری، به سبب اخذ مالیات سنگین از کشاورزان، جلای وطن کرده بودند.

بنابراینچه بیان شد مهمترین نوع تاثیرگذاری این اقوام در روند حکومت مرکزی زندیه و حکومت محلی قزوین، به تاثیرگذاری سیاسی-نظامی بازمی گردد که نشان دادیم به سه حالت این امر رخ داده است. یکی از این موارد به وضع مجازاتهای سیاسی تازه مانند سنگ بر انثیین بستن مربوط است که از سوی حاکمان بهتویی قزوین برای مخالفانشان اعمال می شد. و مهمترین مصداق این مورد، حمایت اقوام مهاجر و تبعیدی از حکومت زندیه در حساسترین برهه های سیاسی است. یکی از این موارد به اتحاد قوم بهتویی و مافی برای بیرون راندن قزلباشان از قزوین و نابودی آنها بازمی گردد که اگر این اتفاق نمی افتاد، محتمل بود که قزلباشان که هرروز بیش از پیش دارای قدرت و مکت می شدند و حتی به حکومت قزوین هم رسیده بودند و حاکم محلی قزوین را بیرون کرده بودند، به سایر نقاط ایران هم لشکر بکشند کمااینکه نابودی آنها در جنگ با اقوام محلی قزوین، درست زمانی اتفاق افتاد که قصد لشکرکشی برای فتح مازنداران را داشتند و این در حالی بود که کریم خان به سبب جنگ با افغانها مجالی برای مقابله با قزلباشان نداشت.

پس از موضوع سیاسی-نظامی، نقش پررنگ دیگر این اقوام در تاثیرگذاری بر روند حکومت قزوین و به طور کل زندیه، به مصداق فرهنگی-اجتماعی بازمی گردد که یکی از مهمترین موارد آن چنانکه در اثنای مقاله بیان شد، بحث فرهنگ اوقاف و امداد است که از دوره کریم خان با همت اقوام مهاجر به قزوین مانند قوم بهتویی و زنگنه ایجاد شد و نمونه ای از آن، اعطای وام به افراد مالباخته و یا ذخیره کردن غلات و اقلام خوراکی برای مواقع

قحطی بود که این کار باعث سرپا ماندن حکومت زندیه هنگام ایجاد قحطی شدید دوران کریم خان هم شد و سیلوهای قزوین به تداوم حیات برخی شهرهای ایران کمک کردند.

منابع و مأخذ

کتاب

- ۱- آقابزرگ تهرانی، (۱۳۶۱). الذریعه الی تصانیف الشیعۀ، دوره ۱۵ جلدی، تهران: علمی، چاپ سوم.
- ۲- افشاری، نقی. (۱۳۹۲). فرهنگ نام آوران قزوین، قزوین: حدیث امروز، جلد دوم.
- ۳- پری، جان. (۱۳۸۲). کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: آسونه.
- ۴- جعفریان، رسول. (۱۳۶۹). تاریخ تشیع در قزوین از آغاز تا عصر صفوی و افشاریه، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵- دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۸۲). سیرتاریخی بنای شهر قزوین و بناهای آن از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی با فهرست و نقشه ها و تصاویر، قزوین: حدیث امروز.
- ۶- ریاض الاسلام، (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند (در دوره افشاریه و زندیه)، ترجمه محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر.
- ۷- سفیری، علی. (۱۳۸۸). اقتصاد در عصر زندیه، تهران: نسل مروارید.
- ۸- شعبانی، حسن. (۱۳۸۳). زندیه در بوته تاریخ، تهران: زوآر.
- ۹- شفیعی تهرانی، احمد. (۱۳۶۹). تاریخ نادرشاهی، به تصحیح رضا شعبانی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۰- شوری، عباس. (۱۳۸۱). روابط اجتماعی-اقتصادی ایران و چین از دوران صفویه تا قاجار، پایان نامه دکتری، دانشگاه آزاد جیرفت کرمان.

- ۱۱- صادقی وند، سید اسماعیل. (۱۳۸۲). قزوین، یک پادشاهی آرام، قزوین: سایه گستر.
- ۱۲- غفاری کاشانی، ابوالحسن. (۱۳۷۵). گلشن مراد (تاریخ زندیه)، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین، چاپ دوم.
- ۱۳- قلیچ خانی، حمیدرضا. (۱۳۹۲). درآمدی بر خوشنویسی ایرانی، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۴- قلیچ خانی، حمیدرضا. (۱۳۹۵). خوشنویسی ایرانی در دوران کهن، تهران: نسل مروارید.
- ۱۵- کرمانی، میر جعفر. (۱۹۷۰ق)، دَلُّ الکلام من لسان العالم و الامام، نسخه خطی همراه با ۶ رساله دیگر از نویسندگان دیگر، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره ۱۳۱۲۰.
- ۱۶- کشیشان ژزوئیت. (۱۳۷۰). نامه‌های شگفت‌انگیز از دوران صفویه و افشاریه، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: موسسه جوان.
- ۱۷- کمپفر، انگلبرت، (۱۳۵۵). سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- ۱۸- گرتروود بل. (۱۳۶۳). تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی.
- گلریز، محمدعلی. (۱۳۶۸). مینودر یا باب‌الجنه، قزوین: طه.
- ۱۹- گلستانه، ابوالحسن محمد امین. (۱۳۷۶). مجمل التواریخ، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی.
- ۲۰- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۲). جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- ۲۱- محمد حسن اعتماد السلطنه. (۱۳۵۷). صدرالتواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران: گلشن.

- ۲۲- محمدی، آیت. (۱۳۸۲). سیری در تاریخ سیاسی کرد، تهران: پرسمان.
- ۲۳- مدرسی طباطبایی، (۱۳۶۱). برگی از تاریخ قزوین، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- ۲۴- میرزاحمد کلانتر فارس. (۱۳۶۲). روزنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
- ۲۵- محمدهاشم آصف. (۱۳۸۳). رستم التواریخ، تصحیح میترا مهرآیادی، تهران: دنیای.
- ۲۶- مستوفی، محمدحسن. (۱۳۷۵). زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمودافشار.
- ۲۷- موسوی نامی، میرزا محمدصادق. (۱۳۶۳). تاریخ گیتی‌گشا، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال، چاپ دوم.
- ۲۸- ورجاوند، پرویز. (۱۳۷۷). سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، تهران: نی.
- ۲۹- وزیر مروزی، محمدکاظم. (۱۳۷۴). نامه عالم آرای نادری، تصحیح محمدرضا بلوچ، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۳۰- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۰). فهرس التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۱- هدایتی، هادی. (۱۳۵۸). تاریخ زندیه، تهران: دانشگاه، ج ۱.
- ۳۲- خزایی، محمد. (۱۳۹۱). «مکتب نگارگری قزوین، تحولی نوین در طراحی ایرانی»، ماهنامه کتاب ماه هنر، شماره ۱۷۳، صص ۹۸-۹۱.
- ۳۳- منوچهری، سعید و رقیه ناصری. (۱۳۸۴). «فرقه‌های مذهبی کوچک در دوران افشار و زند»، فصلنامه عرفان و مطالعات مذهبی، سال اول، شماره ۳، صص ۲۶-۳۹.
- ۳۴- نعمتیان، رضا. (۱۳۹۲). «نگاهی به آب انبارهای قزوین»، فصلنامه کهن نامه هنر، شماره ۶، سال دوم، صص ۱۴۱-۱۲۹.